

جایگاه وجود در خداشناسی فرانسیسکو سوآرز

مستانه کاکایی* - حسین کلباسی اشتری**

چکیده

بحث «خدا» و «وجود» در فلسفه مدرسی به هم گره می‌خورند. در متافیزیک سوآرز، «وجود» معانی مختلف و تقسیمات متفاوتی دارد و بررسی جایگاه «وجود» در خداشناسی سوآرز به بررسی معانی وجود به‌عنوان موضوع متافیزیک و تقسیمات وجود در خداشناسی نیاز دارد. پرسش ما این است که وجود مدنظر در موضوع متافیزیک سوآرز، چه نسبتی با وجود در بحث خداشناسی او دارد. آیا وجود در متافیزیک (جلد نخست مباحثات) با وجود خدا (بخش دوم مباحثات) نسبتی دارد. در این نوشتار، نسبت وجود در متافیزیک و خداشناسی سوآرز با دو رویکرد فلسفی و کلامی بررسی می‌شود. از نظر فلسفی، خدا یکی از مصادیق اتم وجود در متافیزیک است و از نظر کلامی، خدا «وجود» مطرح‌شده در جمله سفر خروج (۱۴: ۳) است. این مقاله در دو بخش بررسی شده است: در بخش نخست، بحث عام متافیزیکی درباره وجود و در بخش دوم، وجود خداوند و نسبت وجود با خداوند بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی

وجود، رویکرد فلسفی، رویکرد کلامی، سوآرز، خدا

mastaneh.kakai@gmail.com

hkashitari@outlook.com

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

** استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (مسئول مکاتبات)

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۷/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۷

۱. طرح مسئله

نخستین فیلسوفان مسیحی از همان آغاز مسیحیت با استناد به کتاب مقدس سفر خروج (۳: ۱۴) «وجود» را به عنوان اسم و مفهوم خدا بررسی کرده‌اند (کاکایی، ۱۳۹۰: ۷۴) و به دنبال این بودند که «وجود» موضوع متافیزیک را با «وجود» کتاب مقدس یکی بدانند؛ زیرا پیش از دین یهودی و مسیحی «وجود» به عنوان اسم مناسب برای خداوند مطرح نبود. افلاطون در جمهوری کتاب‌های ششم و هفتم از «خیر» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۵۰۹) در پارمنیدس از «واحد» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۳۷) و در تیمائوس از «صانع» (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۰-۳۱) سخن گفته و ارسطو نیز در متافیزیک مبحث «محرک لایتحرک» (ارسطو، ۱۳۸۴: ۱۰۷۲، آ، ۲۰-۲۵) و «فکر فکر» (همان، ۱۰۷۲، ب، ۱۵-۳۰) را مطرح کرد. الهی‌دانان این مفاهیم را با «خدا» یکی تلقی کردند؛ اما پس از مسیحیت با تأثیرپذیری از فلسفه یونان و متون مقدس نگاهی نسبت به مسئله خدا شکل گرفت و نسبت میان وجود متافیزیک و وجود خدا در کتاب مقدس مطرح شد.

فرانسیسکو سوارز (۱۵۴۸-۱۶۱۷م) فیلسوف و متکلمی برجسته است که بر آثار پیشینیان و سنت مدرسی احاطه داشته و در کتاب *مباحثات متافیزیکی* (شامل ۵۴ مباحثه در دو جلد) این احاطه مشهود است. او در جلد نخست *مباحثات متافیزیکی* بحث «وجود» را به معنای عام بررسی و در جلد دوم مباحثات بیست و هشت و بیست و نه از *مباحثات متافیزیکی* از وجود خدا بحث کرده است. بخش‌هایی از این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده است و بسیاری از مباحثات آن هنوز به زبان لاتین است. این فیلسوف کمتر شناخته شده و منابع و مطالب درباره آثار او اندک است. در ایران پایان‌نامه‌ای برای دوره کارشناسی ارشد از مباحثه سی و یکم کتاب مباحثات درباره ذات و وجود در امور متناهی و نیز سه مقاله به ترتیب با نام «از نظریه تمایز وجود - ذات تا مابعدالطبیعه وجودی، مقایسه آرای توماس آکوئینی و سوارز»^۱، «جایگاه و

منزلت سوارز در فلسفه غرب»^۲ و مقاله‌ای در «مبحث اراده» به چاپ رسیده‌اند.

مبحث بررسی شده در این نوشتار، جایگاه وجود در خداشناسی سوارز است. تلاش شده است برای بررسی مسئله به این سؤالات پاسخ داده شود: وجود و خدا در اندیشه سوارز چه نسبتی دارند؟ چه نسبتی میان وجود در متافیزیک عام و وجود در خداشناسی او هست؟

بخش نخست: مباحث متافیزیکی

برای پرداختن به این مسئله و پاسخگویی به سؤالات، موضوع متافیزیک و وجود نزد سوارز در بخش نخست بیان شده است تا مقدمه‌ای برای ورود به بحث وجود خدا نیز باشد.

۲. موضوع متافیزیک

سوارز در نخستین مباحثه از پنجاه و چهار مباحثه کتاب *مباحثات متافیزیکی* به موضوع متافیزیک با نام «درباره ماهیت فلسفه اولی یا متافیزیک» می‌پردازد و پیش از هر چیز در جستجوی تبیین «آنچه موضوع مناسب متافیزیک است» است. به نظر او، موضوع نخستین هر علمی بیان‌کننده همه ویژگی‌ها و مختصات آن علم است و آن را از علوم دیگر متمایز می‌کند (Salas fastiggi, 2015: 91).

سوارز ابتدا اسامی مختلف این علم را مانند «حکمت» (Wisdom=sapientia) «فلسفه اولی» (FirstPhilosophy =Prima Philosophia)، «متافیزیک» (Metaphysics) بررسی می‌کند و ادعا می‌کند این علم «حکمت» است؛ زیرا با علل نخستین اشیا و پرسش‌ها درباره امور متعالی سروکار دارد و در معنایی با همه موجودات سروکار دارد. آن همچنین «فلسفه اولی یا فلسفه نخستین» است؛ زیرا به دنبال حکمت است. آن همچنین «کلام طبیعی» (natural theology=naturalis theologia) نامیده شده است؛ زیرا با نور طبیعی عقل تا جایی که ممکن است از خدا و از اشیا الهی بحث می‌کند. همچنین «متافیزیک» نامیده می‌شود؛ چون متعلقات آن از حیث واقعیت متعالی‌تر از

حیث که موجود است» برگرداندند و با اینکه رویکردشان به مسئله وجود متفاوت بود، با اشاره به چیزهایی که مستقل از ما بالفعل وجود دارند یا می‌توانند وجود داشته باشند، به این دیدگاه رسیدند که «فلسفه اولی» «علم واقعی» است (Salas, Fastiggi, 2015: 92-93).

برای سوآرز، متعلق شایسته متافیزیک «موجود از آن حیث که آن موجود واقعی است» است. نه تنها به موجودات غیرمادی مانند خدا و جواهر مفارق ارسطویی و چیزهایی که به خودی خود غیرمادی‌اند، به همه آن چیزهایی که منحصر در چیزهای به خودی خود غیرمادی نیز نیستند و با مفاهیمی مانند موجود، وحدت، حقیقت و خیرند (و بر این و چیزهای دیگری) نیز عمومیت می‌یابند (Suarez, 2004: 1).

او استدلال می‌کند «موجود واقعی» دربرگیرنده همه موجودات اعم از اشیاء موجود، طبایع و ذواتی است که به خودی خود واقعی فرض می‌شوند؛^۴ جز آنهایی که «بالعرض» و «موجود عقلی»‌اند. درواقع «موجود واقعی» خدا، موجودات غیرمادی، جواهر متناهی و نامتناهی را در بر می‌گیرد. با این همه، متعلق متافیزیک هیچ‌یک از موجودات جزئی و خاص نیست؛ بلکه چیزی مشترک میان همه آنها است. آنچه مشترک میان همه موجودات است «وجود» است که همه آنها موجودند (Cantens, 2002: 80 & suarez, 2008, DM 2, sect4: 3).

سوآرز وقتی موضوع متافیزیک را تعریف کرد، در معنای گسترده و جامع اصطلاح «موجود» (ens) را ارائه کرد که در ادامه بدان بیان شده است.

۳. معنای موجود

مفهوم «موجود» (being) از چند نظر در فلسفه سوآرز اهمیت دارد: نخست این بحث نوری بر بیشتر مسائل متافیزیکی در کتاب «مباحثات متافیزیکی» می‌تاباند. دوم اینکه موضوعی است که در کل متافیزیک غرب از متافیزیک ارسطویی به وجود - منطقی ولف در عصر

واقعیت فیزیکی و اشیاء مادی و ماورای فیزیک‌اند. سرانجام، این علم «مادر» همه علوم نامیده می‌شود؛ زیرا بنیاد همه نظریات دیگر است. سوآرز متافیزیک را علمی می‌داند که حقیقت را برای خود حقیقت جستجو می‌کند و به دنبال اهداف عملی نیست؛ بر اساس این، حکمت نظری در مقابل با حکمت عملی (prudentia) است (Suarez, 2011, Vol 25: 1-2 & Cantens, 2002: 80).

سوآرز درباره پرسش «موضوع متافیزیک چیست؟» شش عقیده متفاوت ارائه می‌دهد و این نظرها را رد می‌کند، سپس مراد خود را بیان می‌کند (Cantens, 2002: 81).

نظر سوآرز پس از رد هر یک از آن نظرها، با مفهوم سنتی وجودشناسانه متافیزیک سازگار است و از طرح «موجود به ما هو موجود» استفاده می‌کند (Salas, Fastiggi, 2015: 92-93). ارسطو در کتاب ششم فلسفه اولی را الهیات نامید و امر الهی را موضوع آن لحاظ کرد. او از تقسیم دانش نظری به سه دسته و متعلقات آنها سخن گفته است؛ سپس متعلق دانش نخستین (فلسفه اولی) را چیزهای جدای از ماده و امور نامتحرک بیان کرده و در ادامه می‌گوید اگر الوهیت در جایی وجود دارد، ارجمندترین دانش باید درباره ارجمندترین جنس باشد. دانش نظری بر دانش‌های دیگر برتری دارد و این دانش (الهیات) بر دانش‌های نظری. در آخر همین فصل از کتاب ششم، وظیفه این دانش را بررسی و نگرش درباره «موجود به ما هو موجود» دانسته است (ارسطو، ۱۳۸۴، ۱۰۲۶، آ: ۱۵-۲۵).

در کتاب چهارم متافیزیک، فلسفه نخستین، علم کلی است که به «موجود به عنوان موجود» می‌پردازد (همان، ۱۰۰۵، آ: ۲۵-۳۵).

ابن سینا نیز با تأثیرپذیری از «تحلیلات دوم» ارسطو نتیجه گرفت موضوع متافیزیک، الهی نیست و با استناد به کتاب چهارم ارسطو، موضوع متافیزیک را «موجود به ما هو موجود» دانست. به دنبال این رهیافت ابن سینا، بسیاری از مؤلفان لاتینی قرون وسطی (تومیسست، اسکوتوسی، اوکامی) موضوع فلسفه اولی را به «علم کلی موجود از آن

(ژیلسون، ۱۳۸۵: ۲۰۰). با بسط این معنای عرفی بود که بعدها موجود علاوه بر چنین موضوعاتی که بالفعل دارای وجودند، به موضوعاتی نیز دلالت کرد که قابلیت آن را داشتند (Suarez, 2008, dm 2, sec4:1).

«موجود» در وجه وصفی بر «بودن» دلالت دارد؛ برای مثال، در قضیه «آدام هست»، یعنی او وجود دارد. «هست» بر وجه وصفی موجود دلالت دارد. وجه وصفی هم بر زمان و بنابراین بر «عمل بالفعل وجود» (existing) دلالت دارد (Suarez, 2008, dm 2, sect 4: 3). و در مثالی دیگر، وجه وصفی مانند «زنده» (living) که بر استفاده بالفعل از زندگی دلالت دارد؛ اما به عنوان «اسم» تنها بر آن چیزی دلالت دارد که طبیعتی دارد و با عمل مبدایی زنده است (Suarez, 2008, dm 2, sect. 4: 3).

سوارز در ادامه بحث از «موجود وصفی»، از ضرورت نیاز تقسیم «موجود» به «وجه وصفی» و «اسمی» می‌گوید؛ چون معنای معمول و عام موجود، یعنی همان «موجود واقعی» نزد سوارز، بر همه اشیا موجود و طبایع امور واقعی اطلاق می‌شود؛ چه آنهایی که وجود دارند چه وجود ندارند. با توجه به اینکه وجه وصفی بر زمان و نیز بر اعمال بالفعل وجود دلالت دارد، کلمه «وجود» (existing) هرگز درباره چیزی گفته نمی‌شود که بالفعل وجود ندارد؛ چون وجه وصفی زمانی کاربرد دارد که «وجود داشتن» (exist) را به دست دهد. موجود وصفی، تنها بر وجود بالفعل دلالت دارد و بر آن چیزی اطلاق می‌شود که وجود دارد، نه بر آنچه وجود ندارد؛ چون لزوم قسم دیگری از موجود و بحث از موجود اسمی را بیان می‌کند (Suarez, 2008, dm2, sect 4: 4-5).

(Suarez, 2011, dm 2, sect 4: 88-89)
سوارز در یک تمثیل، «موجود بالفعل» را «موجود وصفی» و «موجود بالقوه» را «موجود اسمی» می‌داند. گفتن اینکه «موجود» گاهی بر یک چیز به طور بالفعل و گاهی به طور بالقوه دلالت دارد، با گفتن اینکه گاهی «موجود»، «وجه وصفی» است، اما در زمان دیگر، «اسم» (nomen) است، یکسان است و آن موجود بر «هستی»

مدرن گسترش یافته است. سوم اینکه مفهوم وجود نزد سوارز بین نظریات مدرسی و توماسی در نوسان است (Heider, 2007: 21-22).

«موجود» (being) «مفهوم ذهنی»^۵ (objective concept) را بیان می‌کند و انتزاعی‌ترین و بسیط‌ترین مفهوم است که به تعریف در نمی‌آید (Suarez, 2008: dm 2, sec4, p1). «مفهوم ذهنی موجود» (conceptus objectivus entis) یعنی مفهوم کلی «موجود به ماهو موجود»، «معنای مطلق وجود از حیث مجرد تام، یعنی مجرد از هر نسبتی با هر موجود معین». این مفهوم وجود به نظر مدرسین و در فلسفه، انتزاعی‌ترین و بسیط‌ترین مفهوم است و هیچ تعریفی از آن نمی‌توان کرد (هایدگر، ۱۳۹۷: ۱۱۵-۱۱۴).

سوارز در مباحثه دوم، بخش چهارم مباحثات، برای بحث از «موجود» معنای «موجود» نزد ابن سینا را بررسی و پس از بحث درباره «موجود» و «شیء»^۶ نزد او، درباره تمایز موجود به معنای «وصفی» (= participium) و «اسمی» (= nomen) بحث کرده است (Suarez, 2008: dm 2, sect 4, 2).^۷

۴-۱. موجود (ens) به عنوان وجه وصفی

معنای کلمه «وجود» چیست؟ «وجود»^۸ (وجه وصفی) مشتق از «هستم» (sum) است و بر «فعل وجود» (act of being = actum essendi) به عنوان «عمل کردن» (exercised = exercitum) دلالت دارد و با وجود بالفعل (existing actually = existens actu) یکی است. «هستم» به معنای «وجود دارنده»، از «من موجود هستم» (ens sum) مشتق است. اول شخص «هست»، یعنی «هستم» به تنهایی فعلی است که همواره بر «وجود بالفعل» دلالت می‌کند (Suarez, 2011, vol 25, dm2, sec 4: 88 & Suarez, 2008, dm 2, sect 4: 1). این دلیل کلمه موجود (ens) در معنای عرفی به چیزی دلالت می‌کند که دارای وجود بالفعل است؛ یعنی دارای همان وجودی است که فعل «هستم» به آن دلالت دارد

^{۱۰} یعنی از آن نظر که چیزی است که «وجود بالفعل» آن را «وجود بالفعل» می‌بخشد، پذیرای نام «وجود» خواهد شد (ژیلسون، ۱۳۸۵: ۲۰۲: 4, sec 2, dm & suarez, 2008, 3 & 4, sec 2, dm 2, Suarez, 2011).

در این متن سوآرز از سه اصطلاح "essentia"، "quidditas"، "natura" استفاده می‌کند؛ اما بیشتر از "essentia" استفاده کرده و آن را بیان‌کننده طبیعت شیء و درونی شیء و مبدأ همه اعمال و فعالیت‌های شیء دانسته است. از سوی دیگر، از همین اصطلاح برای بیان شیء در تعریف بهره گرفته است و برای بیان چیستی شیء در جواب این پرسش که این شیء چیست "quidditas" را به کار برده است. سوآرز "essentia" را برای معنای وجود اسمی استفاده کرده است.

"essentia" در متفکران قبل به معنای «وجود» به کار رفته و در توماس معنای «ماهوی» پیدا کرده است؛ آن چیزی که به واسطه آن موجود صاحب وجود می‌شود (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۴۱). در سوآرز بیان‌کننده «بودگی» است که به وجود بالفعل و متحقق اشاره ندارد؛ بلکه خود «بودن» است که به نحو ممکن و بالقوه است.

تا اینجا بحث از وجود به معنای عام متافیزیک بود و به این نتیجه رسیدیم که «موجود واقعی» شامل هر دو «وجود وصفی» یعنی «وجود بالفعل» و «وجود اسمی» یا «وجود امر بالقوه» نیز می‌شود. نمی‌توان «موجود واقعی» را به «وجود وصفی» تنها تقلیل داد؛ زیرا وجود وصفی تنها بر اموری اطلاق می‌شوند که به طور بالفعل وجود دارند نه بر اموری هم که نیستند؛ حال آنکه موجود واقعی بر همه اموری نیز اطلاق می‌شود که وجود بالفعل و بالقوه دارند.

زین پس به بخش دوم گذر کرده و نسبت وجود با خداوند بیان شده است.

بخش دوم: خدا و وجود

سوآرز معتقد است برای فهم مسائل کلامی، ابتدا باید اصول متافیزیکی را فهمید و از مبادی متافیزیکی و تفکر درکی ثابت و فهمی عمیق به دست آورد. به روشنی

(entity) و «وجود "existence" بالفعل» دلالت ندارد؛ بنابراین وجه وصفی نیست؛ بلکه به عنوان یک کلمه، اسم است (Suarez, 2008, dm 2, sect 4: 4-5) & Suarez, 2008, dm 2, sect 4: 88-89 (Suarez, 2011).

۲-۴. وجود به عنوان اسم

«موجود» به عنوان «اسم» بر «وجود داشتگی»^۹ (essentia) هر چیزی دلالت دارد که «وجود دارد و می‌تواند وجود داشته باشد»؛ "essentia" برگرفته از "esse" است. "esse" به معنای «بودن» است و "essentia" به معنای «بودگی» و «وجود داشتگی» است. «موجود اسمی» بر خود «وجود» دلالت دارد، نه اینکه «عمل بالفعل» باشد، بلکه «بالقوه» است. اگر «موجود» به معنای «اسمی» فهمیده شود، بر «بودگی» (essence=essentia) دلالت دارد که مقسم مقولات دهگانه است (suarez, 2008: dm 2, sect 4, p3).

موجود که «اسمی» تعبیر شود، دلالت بر آن چیزی دارد که سوآرز از آن به «بودگی واقعی» (essentia realis) تعبیر می‌کند که متشکل از دو چیز است: «بودگی» و «واقعی». «بودگی» (essentia) چیزی، وجود (esse) آن است و مبدأ اعمال و صفاتی است که به چیزی تعلق می‌گیرد. بر اساس این، به طبیعت (natura) هر چیزی «بودگی» (essentia) گفته می‌شود و «بودگی واقعی» آن چیزی است که در تعریف می‌آید و نخستین متعلق ذهن است؛ زیرا نخستین چیزی است متعلق به آن شیء است؛ و به طور درونی (intrinsic) در «وجود» آن چیز است. «بودگی» درونی‌ترین مبدأ همه فعالیت‌های آن است. "essentia" در بیان ما وقتی «ماهیت» (quidditas) خوانده می‌شود که در پاسخ به پرسش شیء (res) چیست، گفته شود؛ یعنی "essentia" از آن حیث که پاسخی برای پرسش «آن شیء چیست؟» فراهم می‌کند نام «چیستی» را به خود می‌گیرد؛ بنابراین «بودگی» (essentia) آن چیزی است که به واسطه «فعل وجودی» (actum essendi) در ابتدا وجود هر چیزی فهمیده شود؛

باشد؛ زیرا در آن صورت همه ناقص خواهند بود و نمی‌تواند همه علت خود باشند؛ بلکه می‌باید همه از یک وجود برتر وجود بگیرند و آن خداست (Ibid: 4-6).

۳. تقسیم موجود به «واجب» (necessary) و «ممکن» (contingent): «واجب» موجودی (being) است که وجود او مطلقاً واجب است. آن موجودی که وجودش از خودش (قائم بالذات) است، باید مطلقاً واجب باشد. این وجوب درونی و ذاتی است و از وجوب فاعل خارجی نیست. این موجود در مقابل موجودی است که نمی‌تواند قائم بالذات باشد. در اینجا اشاره‌ای به ابن سینا نیز می‌کند. ابن سینا گفته تنها آن موجودی واجب است که «بنفسه» است و وجودش از موجودات دیگر نیست. این تقسیم هم با تقسیم پیشین مشابه است (Ibid: 6-10).

۴. تقسیم موجود به «بذاته» (by essence=per essentiam) و وجود «بهره‌مندی» (by participation=per participationem): موجود «بذاته» به‌طور ذاتی و به‌واسطه ذاتش وجود دارد و نه به‌منزله دریافت شده و بهره‌مندشده از دیگری. درمقابل یک موجود به‌واسطه بهره‌مندی آن است که تنها با بهره‌مندی از دیگری وجود دارد. همه موجودات بهره‌مند از دیگری یا «بذاته» نیستند؛ نخست، زیرا یک موجود «بذاته مطلقاً واجب و ضروری» است؛ چون ذاتش به‌طور بالفعل وجود دارد به‌روشنی همه موجودات واجب نیستند و دوم، زیرا تنها یک موجود بذاته وجود دارد و می‌تواند وجود داشته باشد (Ibid: 10-11).

۵. تقسیم موجود به «نامخلوق» (uncreated= increatum) و «مخلوق»: خلقت نخستین صدور از دیگری با وابستگی به دیگری است، پایه و اساس همه وابستگی‌های دیگر است. ضروری است یک موجودی که «بنفسه» است و وجودش «از دیگری» (بالغیر) نیست (Suarez, 2011, dm 28, sec 1: 5 & Suarez, 2004 : 11-12).

سوآرز در مباحثه هفتم نیز بر وابستگی موجودات

می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند الهی‌دان کاملی باشد، مگر اینکه ابتدا مادی ثابت متافیزیک را بداند (Suarez, 2004: 15). بحث وجود خدا در جلد دوم کتاب مباحثات و مباحثات بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم به دو صورت فلسفی و کلامی مطرح می‌شود. در بحث فلسفی بنابر تقسیمات ارائه‌شده از وجود داده و نیز تلقی به‌دست‌آمده از وجود خدا، دو تلقی وجود دارد؛ یکی خدا «وجود» است و در نگاهی، خدا «فراوجود» است و آنجا که برای تکمیل سخنان خود به متن مقدس ارجاع می‌دهد، به‌نوعی رویکرد کلامی به خود می‌گیرد.

۴. تقسیمات موجود (being=ens)

در مباحثه بیست‌وهشتم، ابتدا به تقسیم جامع از موجود به‌طور کلی پرداخته که در تمامی این تقسیمات یک طرف آن، وجود خداوند است.

۱. تقسیم موجود به «متناهی» و «نامتناهی»: سوآرز با بیان اینکه به زبان سلبی، بهتر خدا توصیف می‌شود، اطلاق نامتناهی برای خدا را سلبی دانسته است تا از رهگذر آن حقیقت خدا که طبیعتی نامحدود یقینی است، نتیجه بگیرد و نامتناهی برای او سلب حدود پایانی نیست؛ بلکه نامتناهی موجود تقسیم‌ناپذیری است که با نقطه پایانی محدود نشده است و آنچه به‌خودی‌خود تقسیم‌ناپذیر باشد، قابلیت هیچ پایانی نیز ندارد. در ادامه می‌گوید این تقسیم همان تقسیم موجود به خالق و مخلوق است. چون موجودی جز خالق و مخلوق نداریم، موجود یا متناهی است یا نامتناهی (Suarez, 2004: 2-4).

۲. تقسیم موجود به «بنفسه» (being by itself= ens a se) و «از دیگری» (being from another= ens ab alio): این تقسیم برای سوآرز بسیار مهم است؛ زیرا تبیین موجود نامتناهی و تبیین مفهوم خدا نیز بر این تقسیم مبتنی است. در این تقسیم این مسئله بررسی می‌شود که موجودات یا وجودشان از خودشان است یا از دیگری است. نمی‌تواند همه موجودات وجودشان از دیگری

خاص‌ترین آن بر خداوند اطلاق می‌شود، در بر دارد و هم موجود ممکن و بالقوه که در دسته موجود اسمی است.

نسبت «موجود واقعی» که موضوع متافیزیک است، با «وجود» خدا در این مباحثه و در این تقسیم‌بندی نسبت «عموم خصوص مطلق» است. موجود واقعی اعم از وجود خداست. وجود خدا یک وجود واجب، بنفسه، نامتناهی و نامخلوق است که از حیث «نامتناهی» بودن ثابت می‌شود که هیچ امتداد و حدود و محدوده‌ای ندارد. از حیث «بنفسه» بودن وجودی مستقل و واجب و قائم به خودش است و از حیث «فعل محض» بودن وجودی که فعل محض است، نمی‌تواند هیچ قوه‌ای داشته باشد و از حیث «واجب بودن» وجودی که واجب است، هیچ بعد امکانی ندارد. بر اساس این، وجود واقعی که شامل همه موجودات بالفعل و بالقوه و ممکن است، خدا تنها بخشی از این وجود واقعی است، نه اینکه با آن مطابقت کامل یابد.

۵. وجود خدا

خدا «خود وجود» (*ipsum esse*) است تا «یک موجود»؛ زیرا «یک موجود انضمامی» هم هست و هم بر چیزی که «وجود دارد» (*habens esse*) دلالت می‌کند. «موجود انضمامی» یا «موجودی که وجود دارد» از وجود محض و بنفسه متمایز می‌شود؛ چون موجود انضمامی موجودی است که از راه بهره‌مندی از آن وجود محض (*being*) (*itself*) دارای وجود شده است (Suarez, 2004: 39). در واقع سخن این است که خداوند «خود وجود» (*ipsum esse*) است نه یک «موجود»؛ چون در «یک موجود» دو جنبه «هست بودن» و «چیز بودن» لحاظ می‌شود - که پیش از این گفته شد هرگاه از چه چیز بودن پرسیم، پرسش از چیستی است؛ در حالی که در «خود وجود» فقط «وجود» مطرح است. نکته دوم اینکه «یک موجود» وجودش را با بهره‌مندی به دست آورده است و وجود آن محض نیست؛ بنابراین سوآرز به دو تمایز قائل است: ۱. میان وجود و ماهیت؛ ۲. میان موجود و وجود. برای

مخلوق به خداوند به عنوان موجودی مستقل بالذات تأکید می‌کند که نه تنها خداوند وجودی واجب است، مخلوقات وابستگی ذاتی بر وجود خداوند دارند؛ از این رو محال است خدا وجود نداشته باشد و مخلوقات هرگز بدون وجود او وجود نخواهند داشت. هیچ مخلوقی وابستگی ذاتی و مؤثر بر مخلوق دیگری ندارد؛ بلکه تنها بر خداوند وابستگی ذاتی دارند (Suarez, 1976: 58).

بنابراین آنچه بدون خلقت موجود است، به ضرورت وجودی به تمامی مستقل دارد و موجود «بذاته» است و با وجود دیگری نیست (بغیره)؛ از این رو همان استدلالی که اثبات می‌کند موجودی وجود دارد که «بنفسه» و مستقل است، اثبات می‌کند موجودی نامخلوق وجود دارد (Suarez, 2004: 11-12).

۶. تقسیم موجود به «فعل محض» (*Pure Act = purum*)

(*actum*) و «بالقوه» (*Potential = potentiale*): بعضی موجودات فعل محض اند؛ در حالی که بعضی دیگر بالقوه‌اند. بالفعل بودن در این طریق، بالفعل وجود داشتن است؛ در حالی که بالقوه بودن، توانایی وجود داشتن است. موجود بذاته واجب، وجودش کاملاً بالفعل است و از هرگونه قوه‌ای مستثنی است (Ibid: 12-14).

این تقسیم‌بندی‌ها معادل یکدیگرند؛ به این معنا که همه آنها تقسیم موجود به خدا و مخلوقاتند، آن‌چنان که کل موجودات را در بر می‌گیرند؛ زیرا در یک طرف، موجود نامتناهی است که «بنفسه» و به وسیله ذات خود وجود دارد؛ در طرف دیگر، موجوداتی که متناهی و از طریق بهره‌مندی وجود دارند.

بنابراین تصور سوآرز از خدا تصور «یک موجود واجبی» است که بسیار متعالی و بزرگ و مستقل است. همو فاعل نخستین همه امور است و همگان در وجود بدو وابسته‌اند.

نکته دیگر اینکه مقسم این تقسیمات چندگانه موجود که یک سوی آن خدا و طرف دیگر آن، مخلوقات است «موجود واقعی» است که هم وجود بالفعل را، که

40. این اسمی که خدا در «سفر خروج» بر خود اطلاق کرده است، در طول تاریخ مسیحیت تفسیرهایی در پی داشته است. آگوستین با تأثیر از این گفته کتاب مقدس خدا را «خود وجود» (ipsum esse) دانست تنها موجودی که واقعاً هست و شایسته است به او وجود (esse) گفته شود (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۹۷). توماس نیز در جامع علم کلام «من هستم» سفر خروج را شایسته‌ترین اسم برای خداوند دانسته و برای آن دلایلی اقامه کرده است (Aquinas, 1952, q13, a11: 94-95).

تعبیر سوارز نیز از «من هستم» سفر خروج این است که «من خود وجود هستم» (I am being itself)؛ زیرا در واقع «خدا نه در طریقی جزئی (particular) بلکه مطلقاً و آزادانه بدون هیچ محدودیت، وجود دارد و در خودش همه آنچه وجود است، درک می‌کند و نگه می‌دارد» (Suarez, 2004: 40).

سوارز نیز اسم «وجود» را برای خدا اسمی شایسته دانسته است و برای تأیید سخنانش به کلمات «سفر خروج» ارجاع می‌دهد. خداوند به طور منحصر، خاص و متعالی «هست». «او» هست و منبع همه موجودات است و چیزهای دیگر از آن موجودند و موجود نامیده می‌شوند (Suarez, 2004: 41). در اینجا رویکردی کلامی دارد و از رویکرد افلاطونی فاصله می‌گیرد.

برای فهم بهتر این مسئله باید «وجود» (esse) و «موجود» (ens) یا «آنچه آن هست» متمایز شود. یا درباره موجود معین خاص صحبت می‌کنیم که در واقعیت وجود دارد یا درباره خود وجود آن‌طور که به طور انتزاعی تصور می‌شود.

راه نخست درست است این موجود خاص که در خدا هست به طور مناسب، نخست به خدا آن‌طور که او خداست تعلق می‌گیرد؛ اما اگر موجود از آن حیث که به طور انتزاعی تصور شود، ابتدا بر مخلوقات حمل می‌شود، سپس بر خداوند؛ چون مفهوم مشترک انتزاعی است که با شناخت معلولات بدان می‌رسیم (Ibid: 117-118).

موجود انضمامی تمایز وجود و ماهیت مطرح است و این تمایز در خداوند مطرح نیست که وجود محض است. از طرفی نیز «یک موجود» به‌طور خاص بر مخلوق اطلاق می‌شود تا بر خداوند؛ به این دلیل است که گاهی کسی (مانند افلاطونیان) می‌گوید خدا موجود (being) نیست، بلکه «فراموجود» (above being=supra ens) است (Suarez, 2004: 39). اگر کسی می‌گوید خدا «فرا موجود» است، منظور او این است که خداوند موجودی مشخص و در معنای محدود و موجودی بهره‌مند از دیگری نیست؛ بلکه موجودی «بذاته» و محض است. پس در واقع «فراموجود» به معنای سلب موجودیت موجودات انضمامی از خداوند است. به معنای «نیستی» دانستن خداوند نیست. اینجا رویکرد سوارز نسبت به وجود، رویکردی افلاطونی است. افلاطون در جمهوری، کتاب ششم در تمثیل خورشید «مثال خیر» را علت وجود و علت شناخت موجودات دیگر می‌داند و می‌گوید «خیر عین وجود نیست؛ بلکه از حیث عظمت و قدرت به مراتب بالاتر از آنست» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۵۰۹).

سوارز اطلاق «موجود» را در اصل بر مخلوقات می‌داند و کسانی که به «فراموجود» بودن خدا قائل بودند را توجیه می‌کند و آن را این‌گونه تعبیر کرده که موجود انضمامی خاص مخلوقات است و اطلاق اولیه «موجود» بر مخلوقات است و برای خداوند وجود به همان معنای انضمامی نیست، بنابراین خدا «فراموجود» است.

از سوی دیگر، با توجه به متن مقدس یهودیان و «سفر خروج»، بحث «وجود» را با اسم «خدا» گره می‌زند. موجودی (ens) که هیچ نقضی ندارد و بر «آنچه هست» (that which is) دلالت می‌کند، به‌طور خاص‌ترین و اصلی و اولی‌ترین درباره خداوند گفته می‌شود. در سفر خروج (۱۳-۱۴: ۳) خدا خودش را به موسی «من هستم» معرفی می‌کند و می‌گوید «من هستم آنکه هستم» (I am who am)؛ به بنی اسرائیل بگویند «او که هست» (He who is) نزد شما فرستاده است (Suarez, 2004: 39).

در مباحثه بیست و هشتم را با تقسیمات وجود آغاز کرده و در تمامی این تقسیمات، یک سویه آن خداوند است؛ از این رو «موجود واقعی» در ساختار کتاب مباحثات اشاعه می‌یابد.

نتیجه

۱. اگر از میان دو معنای موجود در متافیزیک (وصفی و اسمی) مقسمی یافته شود، مقسم آن موجود واقعی است. در واقع «وجود وصفی» همه آنچه وجود واقعی است، بیان نمی‌کند؛ بنابراین به «وجود اسمی» نیز نیاز است تا مجموعه وجود وصفی که وجود بالفعل است و وجود اسمی که بیان‌کننده وجود بالقوه است، با هم وجود واقعی و موضوع متافیزیک را شکل دهند. همچنین، مقسم تقسیمات موجود در بخش دوم مقاله، «موجود واقعی» است؛ زیرا در این تقسیمات یک طرف آنها خداوند است و طرف دیگر، مخلوقات ممکن. در واقع نزد سوارز وجود در متافیزیک، وجود خداست و به این معنا نیست که موضوع متافیزیک نزد سوارز خداست. موضوع متافیزیک «موجود واقعی» است؛ اما اطلاق آن در متافیزیک، خداوند است.

۲. وجود مدنظر سوارز، چه برای موضوع متافیزیک چه برای خداوند، مفهومی انتزاعی نیست، بلکه «وجودی واقعی» است. «وجود واقعی» در نسبت با خداوند با سه تلقی (متافیزیکی، کلامی، عرفانی) بررسی شده است که براساس آن، چهار نسبت وجود با خدا به دست می‌دهد که دو تلقی آن متافیزیکی و یکی، عرفانی و دیگری، کلامی است: ۱. در نخستین تلقی متافیزیکی، خدا «خود وجود» یا (ipsum esse) است که در برابر موجود انضمامی قرار می‌گیرد؛ ۲. در تلقی عرفانی، خدا «فراوجود» است که در برابر اطلاق وجود به‌طور خاص به مخلوقات لحاظ می‌شود که همان موجود انضمامی است؛ ۳. در دومین تلقی متافیزیکی، خدا وجود خاص به معنای کامل‌ترین و بی‌نقص‌ترین وجود است که در برابر وجود عام و انتزاعی قرار می‌گیرد که مشترک میان مخلوقات و

خدا با این حقیقت که «او» بذاته یک موجود بسیط و نامتناهی است، به‌طور ذاتی هر کمالی از وجود را در بر می‌گیرد؛ از این رو خود این صفت (character) وجود تا آنجا که آن در خدا هست، به‌طور ذاتی ویژگی‌های (صفات) جوهر، حکمت و عدل را نیز در بر می‌گیرد. مهم‌ترین نکته این است که خدا به‌طور ذاتی «خود وجود» (ipsum esse) را کاملاً مستقل و «بنفسه» (of itself=ase) دارد. برعکس در مخلوق، صفت وجود به‌طور کامل وابسته و بالغیر (از دیگری) (ab alio) است و در مخلوق وجود به‌نوع خاصی از کمال محدود می‌شود؛ به این دلیل صفت وجود در خدا «بذاته» است؛ اما در مخلوقات با «بهره‌مندی». در خدا به‌طور تام است؛ یعنی به‌گونه‌ای که همه وجود را جمع شده دارد (Suarez, 2004: 34).

بنابراین در تقسیماتی که برای وجود در بخش دوم برمی‌شمارد، یک طرف تقسیمات خداوند است، وجود نامتناهی، وجود بذاته، وجود نامخلوق، وجود مستقل، وجود بالفعل. وجود خداوند نامتناهی و مستقل بذاته و بالفعل است. ممکنات وجودشان را از خداوند بهره‌مندند و خداوند وجودبخش به مخلوقات و ممکنات است.

بحث وجود و خداوند در سوارز در بحث‌های مختلف گره خورده است. سوارز در کتاب مباحثات متافیزیکی با توجه به اینکه موضوع متافیزیک «موجود واقعی» است و موجود واقعی شامل خدا و موجودات و ممکنات می‌شود، درباره «موجود واقعی» به‌عنوان موضوع متافیزیک در مباحثات اول و دوم بحث می‌کند و درباره «علل موجود واقعی» در بحث علل چهارگانه می‌پردازد و در مباحثات بیست و بیست و یکم از خدا با نام «علت فاعلی» و در مباحثات بیست و سوم و بیست و چهارم از خدا با نام «علت غایی» بحث می‌کند و در مطالعه «انواع متفاوت موجودات واقعی» در مباحثات بیست و هشتم و بیست و نهم، درباره موجود نامتناهی و موجود متناهی بحث می‌کند. سوارز بحث خود درباره خداوند به‌عنوان «وجود»

۴. سوارز قسمی دیگر از وجود را معرفی می‌کند؛ یعنی «وجود عقلی» (beings of reason) که متعلق متافیزیک نیست.

۵. objective در کتاب های دکارت (فرهنگ و تاریخ فلسفه غرب) ترجمه علی کرباسی زاده اصفهانی، صفحه ۱۲۷ و ترجمه اعتراضات و پاسخ های دکارت ترجمه علی موسایی افضلی در صفحه ۴۷ به بعد و کتاب دکارت کاتینگام ترجمه شهرآئینی صفحه ۲۳۷ و نیز کتاب درآمدی پدیدارشناسانه به فلسفه دکارت ترجمه ضیاءشهابی به ذهنی ترجمه شده است.

۶. درباره تمایز «موجود» و «شیء» می‌گوید «شیء» (thing) به‌طور ماهوی (quidditatively) حمل می‌شود؛ زیرا در معنای دقیق بر «ماهیتی» (quidditas) ثابت بدون لحاظ وجودش دلالت دارد. در عین حال، وجود (being) به‌طور ماهوی حمل نمی‌شود؛ زیرا بر «ماهیت» دلالت ندارد؛ بلکه بیشتر بر مفهوم «وجود» تا آنجا که می‌تواند وجود داشته باشد، دلالت دارد. «وجود» برای ابن سینا و رای ماهیت است و به‌طور ماهوی حمل نمی‌شود (Suarez, 2008: dm 2, sect 4).

اصطلاح «شیء» در قرآن در موارد متعدد به کار رفته است. اندیشمندان مسلمان برای حمایت از عقاید خود در برابر مخالفان، مباحث قرآن را دسته‌بندی کرده‌اند و در دو موضوع اصلی کلامی «شیء» را به کار بردند: الف. صفات خدا، اینکه آیا می‌توان از خدا به‌عنوان شیء سخن گفت؟ ب. قدرت خلاق خدا در بحث خلقت که آیا خداوند اشیاء را به وجود آورده است؟ (ویسونسکی، ۱۳۸۹: ۲۷۳-۲۷۴) ابن سینا موجود و شیء را در معانی متعدد به کار می‌برد. برای او، شیء با اصطلاحاتی مانند حقیقت و ماهیت در ارتباط است (همان: ۲۸۳). در الهیات شفاء اقوال مختلف درباره «شیء» را بررسی می‌کند. در نظری، «شیء» را حقیقت هر چیزی یا حقیقت این چیز یا آن چیز دانسته و حقیقت خاص هر چیزی را غیر از وجودی دانسته است که همان تحقق خارجی آن چیز است؛ برای

همه موجودات است؛ ۴. در تلقی کلامی وجود کتاب مقدس و سفر خروج مطابقت دارد که با مورد سوم یعنی خاص‌ترین و کامل‌ترین وجود است.

بنابراین در تلقی نخست متافیزیکی، خدا «خود وجود» است که درمقابل موجود انضمامی قرار می‌گیرد و در تلقی دیگر متافیزیکی، خدا «خاص‌ترین وجود» است که درمقابل موجود انتزاعی قرار می‌گیرد. در تلقی عرفانی، به پیروی از رویکرد افلاطونیان خدا «فراوجود» می‌شود و در تلقی کلامی، خدا خاص‌ترین وجودی است که با «من آن هستم» سفر خروج یکی می‌شود. درواقع این تلقی‌ها درهم‌تنیده‌اند و تلقی نخست متافیزیکی با تلقی عرفانی به هم ربط می‌یابند و تلقی دوم متافیزیکی با تلقی کلامی یکی می‌شود. این درهم‌تیدگی به این دلیل است که سوارز، فیلسوفی مسیحی است که هم‌جانب فلسفه را دارد، هم از کلام غافل نیست. وجود در متافیزیک را بر خدا نیز اطلاق می‌کند و همان را نیز مصداقی برای «من هستم» سفر خروج می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

۱. از نظریه تمایز وجود - ذات تا مابعدالطبیعه وجودی؛ مقایسه آرای توماس آکوئینی و سوارز، دومین همایش مطالعات تطبیقی در حوزه‌های فلسفه، کلام، ادیان و عرفان، هفته پژوهش، سخنرانی، ۱۳۹۵، علی کرباسی زاده اصفهانی.

۲. در زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر مجتهدی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ایران در سال ۱۳۹۶ چاپ شده است.

۳. موضوع آن به‌طور انتزاعی و کلی، همه موجودات واقعی و جوهری و عرضی را شامل می‌شود و دربردارنده موجودات ذهنی است. ۲. توجه تنها به موجودات واقعی و رهاکردن امور ذهنی. ۳. موجود واقعی یعنی خدا. ۴. وجود غیرمادی و جوهر. ۵. وجود مقوله‌ای آن‌چنان که به ده مقوله تقسیم می‌شود. ۶. جوهر به ماهو جوهر (مارنبن، ۱۳۹۲: ۶۰۶).

- ۲- احمدی، حسن، کاکایی، مستانه، (۱۳۹۰)، «معانی وجود در اندیشه توماس آکوئینی»، حکمت و فلسفه، سال هفتم، شماره سوم، صص ۷۳-۸۶.
- ۳- ارسطو، (۱۳۸۴)، متافیزیک (متافیزیک)، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران، حکمت، چاپ سوم.
- ۴- افلاطون، (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، (۴مجلد)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- ۵- ایلخانی، محمد، (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، سمت.
- ۶- دکارت، رنه، (۱۳۸۶)، اعتراضات و پاسخ‌ها، ترجمه علی موسایی افصلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۷- ژیلسون، اتین، (۱۳۸۵)، هستی در اندیشه فیلسوفان، ترجمه حمیدرضا طالب‌زاده با همکاری محمدرضا شمشیری و مقدمه کریم مجتهدی، تهران، حکمت.
- ۸- ضیاءشهابی، پرویز، (۱۳۹۱)، درآمدی پدیدارشناسانه به فلسفه دکارت، تهران، هرمس.
- ۹- کرباسی‌زاده اصفهانی، علی، (۱۳۷۹)، دکارت (فرهنگ و تاریخ غرب)، مؤسسه انتشارات مدینه.
- ۱۰- کرباسی‌زاده اصفهانی، علی، (۱۳۹۵)، «از نظریه تمایز وجود - ذات تا مابعدالطبیعه وجودی؛ مقایسه آرای توماس آکوئینی و سوآرز»، دومین همایش مطالعات تطبیقی در حوزه‌های فلسفه، کلام، ادیان و عرفان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۱- انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، (۱۳۹۶)، منزلت و جایگاه سوآرز در تاریخ فلسفه غرب، زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر مجتهدی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ایران.
- ۱۲- مارنبن، جان، (۱۳۹۲)، تاریخ فلسفه غرب ۳؛ فلسفه قرون وسطی، ترجمه بهنام اکبری، تهران، حکمت.
- ۱۳- هایدگر، مارتین، (۱۳۹۷)، مسائل اساسی پدیدارشناسی: مجموعه آثار بخش دوم: درس‌گفتارها ۱۹۳۲-۱۹۴۴ مجلد ۲۴، ترجمه پرویز ضیاءشهابی، تهران:

مثال «حقیقت الف، شیء است و حقیقت ب، شیء دیگری است»؛ یعنی این شیء جدا و مخالف با آن شیء دیگر است. پس مقصود از «شیء» همین معناست؛ یعنی به معنای «ماهیت» است و لازم است معنای «موجود» جدای از «شیء» نباشد؛ بلکه معنای موجود همواره ملازم با شیء است؛ یعنی اگرچه معانی آنها مختلف است، از حیث کاربرد خیلی اختلاف ندارند و قلمرو اطلاق هر دو به هم منطبق است؛ زیرا شیء یا موجود در خارج یا موجود، در وهم یا در عقل است و اگر چنین نباشد، شیء نخواهد بود (ابن سینا، ۱۳۹۵: ۲۵؛ ویسنوسکی، ۱۳۸۹: ۲۸۳). در ادامه نیز قول دیگری را بیان می‌کند که «شیء چیزی است که از آن خبر داده می‌شود» و از معدوم که هم در ذهن و هم در خارج معدوم باشد، خبری داده نمی‌شود (همان: ۲۶-۲۷).

۷. سوآرز قسمی دیگر از وجود را مطرح می‌کند که گذاری به عصر مدرن و آغازگر سخن «وجود عقلانی» است. او در مباحثه پنجاه و چهارم و آخرین مباحثه به «موجود عقلانی» می‌پردازد. «وجود عقلانی» وجودی است که از عقل ایجاد می‌شود. در این راه، همه اشیاء هنری را باید «موجودات عقلانی» نامید و هر آنچه متعلق اندیشه باشد، «موجود عقلانی» نامیده می‌شود (Suarez, 2012: p24).

۸. برای سوآرز *esse* و *existere* به یک معنا هستند (Suarez, 2008: 1-2).

۹. برای ترجمه *essentia* از ریشه لغوی، کمک گرفتیم؛ زیرا برای یکی از معانی وجود نزد سوآرز به کار رفته است و نمی‌توانستیم صرفاً به «ماهیت» رضایت دهیم و در یکی دو مقاله انگلیسی از خود *essence* استفاده کردند.

10. *Ac denique appellatur essentia, quia est id quod per actum essendi primo esse intelligitur in unaquaque re.*

منابع

- ۱- ابن سینا، (۱۳۹۵)، الهیات از کتاب شفا، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.

مینوی خرد، چاپ دوم.

۱۴- ویسنوسکی، ربرت، (۱۳۸۹)، متافیزیک ابن سینا، ترجمه مهدی نجفی افرا، تهران، نشر علمی.

15- Aquinas, Thomas, (1952), *Summa Theologica*, Daniel J. Sullivan, by Encyclopedia Britannica, Inc, New York, London, Toronto.

16- Cantens, Bernardo, (2002), "Ultimate reality in the metaphysics of Francisco Suarez", *Ultimate Reality and Meaning* 25 (2), pp (73-92)

17- Heider, Daniel, (2007), "Is Suárez's Concept of Being Analogical or Univocal?" *American Catholic Philosophical Quarterly* 81 (1):21-41.

18- Salas, Victor M. & Fastiggi Robert L. (2015), *A companion to Francisco Suarez*, BRILL, LEIDEN/BOSTON, wolum53, Rolf Darge.

19- Suarez, Francisco, (2011), *OPERA OMNIA*, vol 25, *PARISIIS: APUD LUDOVICUM VIVES, BIBLIOPOLAM EDITOREM*.

20- Suarez, Francisco, (2011), *OPERA OMNIA*, vol 26, *PARISIIS: APUD LUDOVICUM VIVES, BIBLIOPOLAM EDITOREM*.

21- Suarez, Francisco, (2008), *Metaphysical Disputations*, (dm 2), sect 4, Sydney Penner, <http://www.sydneypenner.ca/translations.shtml#dm>.

22- Suarez, Francisco, (2007), *Metaphysical Disputations (DM2)*, 1, Sydney Penner,(Ibid).

23- Suarez, Francisco, (2004), *Metaphysical Demonstration of the Existence of God: Disputations 28, 29*, translated by John. p. Doyle. Augustine's press.

24- Suarez, Francisco, (1947), *On Various Kinds of Distinctions (Mediaeval Philosophical Texts in Translation)*, translated by Cyril Vollert, Publisher: Marquette University Press.